نسیم دریایی

پِردیور

معماری هورامان در سدهٔ هفتم بر اساس متون یارسان[1]

متون بسیاری از گذشتهٔ یارسان به دست ما رسیده است. در این متون می‌توان اطلاعات بسیاری از اوضاع گذشتهٔ منطقهٔ هورامان به دست آورد؛ از جمله دربارهٔ معماری. در سدهٔ هفتم هجری، سلطان اسحاق، پیشوای یارسان، به منطقه‌ای گم‌نام در کوهستان زاگرس هجرت کرد و آنجا را مرکز و کانون یاران یارسان ساخت. به دستور او پلی بر رود سیروان ساختند به نام پردیور. رفته‌رفته این منطقه شهری شد به نام پردیور. از بناهای شاخص این شهر، که قلب شهر هم بود، کوشک پردیور است. بسیاری از آیین‌های یارسان در این کوشک و در کنار آن پل برگزار می‌شد. متون یارسان برخی از ویژگی‌های این بناها را بیان کرده‌اند. این اطلاعات را می‌توان مبنای جستجو برای یافتن آنها قرار داد.

مذهب فرقهٔ اهل حق (یارسان)، که در میان بخشی از مردم کرد رایج است، به نظر برخی از محققان فرهنگ ایرانی اختلاطی است از اسلام و ادیان ایران باستان (زرتشتی و مانوی) و دین یهود و مسیحیت.[2] در قرن هفتم هجری، منطقهٔ پردیور ــ در هورامان، در دل زاگرس در استان کرمانشاه امروزی، در نزدیکی مرز ایران و عراق ــ پایگاه و مرکز یارسان شد و بر اساس متون به‌جامانده از آنان، مشتاقان و پیروان آن از همه جای جهان به این بارگاه شتافتند. از یارسان متون بسیاری به‌جا مانده است که منبع مهم تاریخ فرهنگ این بخش از ایران‌زمین است.

کیفیت معماری، چه در بناها و چه در فضاهای جمعی و عمومی روستایی، در منطقهٔ هورامان کیفیتی ویژه است که شناخت درست آن، مانند همهٔ آثار انسان، بی توجه به فرهنگ سازندگان آن ناقص است. بی‌گمان معماری این منطقه علاوه بر عوامل جغرافیایی و اقلیمی، از عقاید مردم بسیار متأثر است؛ فارغ از اینکه این عقاید از منظر ما معتبر و برحق باشد یا نباشد.

این مقاله حاصل جستجوی سرنخ‌هایی از معماری منطقهٔ پردیور در هورامان در میانِ بخشی از متون کهن یارسان است. در این جستجو، تنها اندکی از متون به‌جامانده از قرن هفتم تا نهم هجری یارسان را بررسی کرده‌ایم: *دفتر سرانجام* و *دیوان گوره* (*دفتر پردیوری*) و *شاهنامهٔ حقیقت* است. دو منبع اول به زبان هورامی[3] و *شاهنامهٔ حقیقت* به زبان فارسی است. *دفتر سرانجام* کتاب مذهبی یارسان و مربوط به دوران سلطان اسحاق است. در بررسی این متون به شواهدی دربارهٔ معماری قرن هفتم هجری در منطقهٔ هورامان دست یافتیم که گام نخست در تحقیق دربارهٔ تاریخ معماری در میان متون تاریخی یارسان است.

۱. یارسان

واژهٔ «یارسان»، به معنای جمع اهل حق، از دو واژهٔ «یار» و «سان» تشکیل شده است. یار در زبان کردی و فارسی به معنای دوست، آشنا، محبوب، و معشوق است و سان در گویش گورانی[5] به معنی شاه و سلطان.

یارسان را، به شکل کنونی‌اش، سلطان اسحاق در قرن هفتم هجری پایه گذاشت. البته این مسلک پیش از او نیز کمابیش با همین ساختار و به همین نام رایج بود.

پیش از سلطان اسحاق، عمر بن لهب، ملقب به بهلول ماهی، در قرن دوم هجری؛ بابا سرهنگ (م۳۲۴ق)؛ مبارک‌شاه لرستانی (م۴۰۶ق)، ملقب به شاه خوشین؛ و ابراهیم باباناوس (م۴۷۷ق) در سرزمین هورامان لهون از بزرگان یارسان بودند.

پس از باباناوس، سلطان اسحاق (ضحاک) آمد و مسلک یارسان را به شیوهٔ کنونی پی ریخت. سلطان اسحاق در سال ۶۱۲ق در روستای برزنجه، حوالی حلبچه (در کردستان عراق)، به دنیا آمد. نام پدرش شیخ عیسی و نام مادرش خاتون دایراک رمزبار بود. اسحاق پس از درگذشت پدر، به علت دشمنی برادران از برزنجه به سرزمین هورامان مهاجرت کرد. پس از چندی، ناگزیر آنجا را هم ترک گفت و به همراه مریدانش به پردیور رفت. به عقیدهٔ اهل حق، در آنجا بسیاری از یاران را با الهام غیبی فراخواند. شهرت اهل حق از همین سرزمین همه‌گیر شد. سلطان اسحاق تا آخر عمر در پردیور ماند و مقبرهٔ او هم در همین منطقه است؛ در میان مقابر بسیاری از پیروانش. به اعتقاد اهل حق، او اشخاص حق‌جو را، در هر جای دنیا که بودند، با کشش و الهام باطنی به حضور می‌طلبید و بهره‌مندشان می‌کرد. بسیاری از یارانش از چین و هند و کشورهای دوردست به پردیور می‌آمدند. اسرار اهل حق، که از دوران بهلول ماهی در سینه‌ها بود، در دوران سلطان اسحاق ارکان این مسلک را ساخت. به همین سبب، سلطان اسحاق را پایه‌گذار مسلک اهل حق می‌دانند.

دونادون (ادواری) بودن زندگی دنیوی، یعنی نوعی از تناسخ، از مهم‌ترین مبانی فکری اهل حق است و در همهٔ شئون زندگی پیروان حضور دارد. آنان به نوعی تکرار دوره‌های زندگی دنیای مادی اعتقاد دارند؛ بدین معنا که پس از اتمام هر دورهٔ حیات (دون)، روح در کالبدی دیگرْ دورهٔ دیگری از زندگی را آغاز می‌کند. به همین سبب، پیروان یارسان مرگ را «خرقه عوض کردن» می‌گویند. در نظر اهل حق، هر «دون»، یا دورهٔ زندگی، فرصتی است برای ترقی و تعالی در دون‌های بعدی. از این رو، سوگواری برای مرگ در نزد اهل حق اهمیتی ندارد و حتی برخی از خاندان‌ها بر سنگ قبر مردگان خود هیچ نشانی درج نمی‌کنند.

این نگرش بر معماری نیز اثر گذاشته است؛ مثلاً بیشتر مقابر یارسان منفرد است؛ با گنبد سادهٔ رُک و عاری از هرگونه تزیین. آنجا که چند مقبره در کنار هم قرار گرفته است، مانند مقبرهٔ شاه حیاس، فاصلهٔ مقابر اندک است؛ ولی همچنان منفرد مانده است.

۲. متون

مجموعهٔ کتاب‌ها و رسائل یارسان را، که در قرن هشتم و نهم هجری تدوین شده است، *سرانجام* می‌خوانند. *سرانجام* شش بخش یا جزء دارد: «دورهٔ هفتوانه»، «بارگه بارگه»، «گلیم و کول»، «دورهٔ چهل تن»، «دورهٔ عابدین»، «خرده سرانجام». این نوشته‌ها را «کلام» و علمای این مسلک را «کلام‌خوان» می‌خوانند. علاوه بر کلام‌ها، که از زمان سلطان اسحاق است، کتاب‌های دیگری هم از دوران پیش از او در دست است. کلام‌ها به گویش گورانی تحت تاثیر لهجه‌های لکی و لری و کردی کرمانشاهی و کردی مریوانی و کرمانجی و کلهری است.

اشعار *سرانجام*، مانند همهٔ متون یارسان، ده‌هجایی است؛ شامل دو مصرع پنج‌هجایی و مکث بین دو مصراع. در زبان اوستایی و پهلوی و بسیاری از لهجه‌های محلی، اشعار ده‌هجایی وجود داشته است. در لهجه‌های زبان کردی، که از خانوادهٔ زبان‌های ایرانی است، بیشتر اشعار ده‌هجایی است. محققان و نویسندگان قدیم اسلامی اشعار هجایی در زبان‌های ایرانی را «فهلویات» نام نهاده‌اند.[۶]

نامهٔ سرانجام، یا *سرانجام پردیوری*، نیز ده‌هجایی است. این نامه نزد اهل حق در مقام وحی مُنزَل و تعلیمات آن در بالاترین مرتبه است. این فرمان‌ها بر همهٔ شئون زندگی اجتماعی و فردی یارسان حاکم است. این کلام‌ها وظایف هر فرد را در جامعه مشخص کرده است؛ از روز تولد تا جوانی و پیری و مرگ. اهل حق باید همواره به آن عمل کنند و آن را پیش غیر اهل حق بازنگویند و مانند رازی در سینه نگه دارند.

شاهنامهٔ حقیقت دفتری منظوم به زبان فارسی، و مانند سایر اشعار اهل حق، ده‌هجایی است؛ در ۱۸۹ بخش و ۱۱۱۱۵ بیت. این کتاب را حاج نعمت‌الله جیحون‌آبادی، از بزرگان این جماعت، گرد آورده و در آن، سرگذشت اهل حق را بر اساس توالی تاریخی بیان کرده است.

دیوان گوره (در کردی به معنای دیوان بزرگ) تنها دیوان منظوم به‌جامانده از زمان حیات سلطان اسحاق

است. این اشعار را پیرموسی ملارکن‌الدین از زبان سلطان اسحاق شنیده و نوشته است. روایات این دیوان از تولد تا مرگ سلطان اسحاق را در بر دارد. به جز کلام باباناوس، که مکمل این کلام است، از کلام‌های قبل و بعد از زمان سلطان چیزی در این متن نیامده است.

۳. پِردیورشار

پردیور، در شمال شرقی گوران و در کنارهٔ رود سیروان، از مناطق مقدس یارسان است. «پردیور» واژه‌ای است به زبان هورامی، متشکل از دو جزء: «پِرد» به معنای «پل» و «ایور» به معنای «این طرف» یا «این سو». پس پردیور در لغت به معنای «این سوی پل» است. به قولی دیگر، پردیور یا «پردی‌برد» مرکب از «پِرد» به معنی پل و «برد» به معنی سنگ است: «پل سنگی». نام این منطقه را از پلی سنگی بر رودخانهٔ سیروان گرفته‌اند. این برداشت از نام پردیور در میان کردهای سنی منطقه رایج است. بنا به روایتی دیگر، «ور» یا «هور» در زبان هورامی به معنی خورشید است پس می‌توان پردیور را «پل خورشید» دانست.

این منطقه پیش از رسیدن سلطان اسحاق و پیروانش جمعیتی اندک داشته است. در *نامهٔ سرانجام*، پردیور را نهانگاه سلطان و یارانش خوانده‌اند. از این سخن می‌توان چنین دریافت که این منطقه پیش از مهاجرت اهل حق گم‌نام بوده است.

در بخش ۱۰۴ از *شاهنامهٔ حقیقت* آمده است:

چو بشنید قادر ز شه این سخُن
بگفتا برو هرچه خواهی بکن
که بیزار باشم من از تو چنان
نخواهم بمانی در این خاندان
که چون تو نداری ز عیسی نشان
حرام‌زاده باشی به خلقت عیان
چو سلطان شنید این سخن زان لعین
ز وی روی بر تافت از خشم و کین
پس آنگاه هفتن ابا دادگر
برفتند شادان سوی پردور
به مرنو کشیدند پس بارگاه
شدند ابتدا داخل آن جایگاه[۷]

این حکایتِ توهین شیخ قادر به سلطان است در هورامان تخت. پس از آن بود که سلطان به همراه یارانش از آنجا به سمت پردیور رفتند. در ادامه از «بارگاه» سخن رفته است که یاران سلطان اسحاق به دستور او ساختند.

در بخش ۱۰۸ از همان کتاب آمده است:

حکایت کوچ کردن حضرت سلطان با غلامان به پردیور
که آیین حق را کنیم پایدار
حقیقت شود در جهان آشکار
پس آنگه غلامان به فرمان شاه
همه کوچ کردند آن دم به راه
همی‌آمدند تا بشندر جبل
به‌پاکرده شد بارگاه آن محل
نشستند سلطان ابا هفتنان
در آن کوه از مردمان در نهان[۸]

باز سخن کوچ سلطان اسحاق و یاران از هورامان تخت به پردیور است و بیت پایانی اشاره است به انزوای آنان از دیگر مردمان. از این بیت می‌توان چنین دریافت که این منطقه در ابتدای حضور سلطان و یارانش چندان مشهور و شناخته نبوده است.

به عقیدهٔ اهل حق، پس از آنکه سلطان اسحاق و یارانش به پردیور آمدند، سلطان با نیروی کشش درونی یاران را از مناطق مختلف جهان به پردیور فراخواند و رفته‌رفته با شهرت یافتن آنان و گرویدن مردم روستاها و مناطق اطراف به این مسلک، جمعیت ساکن در این منطقه افزون شد؛ تا جایی که در *سرانجام* نام «شهر پردیور» آمده است. با توجه به اینکه محل دفن سلطان و دیگر یارانش در منطقه مشخص است، می‌توان رد پای آرمان‌شهر پردیور را نیز در همین منطقه جُست.

ذکر پردیور و آنچه در آن رخ داده بارها در *سرانجام* آمده است. پردیور محلی مقدس است؛ زیرا یارسان از اینجا گسترش یافت. همچنین «بیابس پردیور»[۴] در همین منطقه و پای پلی بر روی رودخانهٔ سیروان به نام «پردیور» واقع شده است. این مطلب اهمیت منطقه را دوچندان می‌کند؛ زیرا اولاً این پل را یاران سلطان به دستور او ساختند و ثانیاً بیابس پردیور یادآور «بیابس ساج‌ناری» است: پیمان خداوند با بشر در نخست روز خلقت (عهد الست). اهمیت این پیمان تا اندازه‌ای است که سلطان اسحاق گفته است هر کس در بیابس پردیور لغزش کند از اهل حق نیست. بر اساس *دیوان گوره*، در حال حاضر مقبرهٔ ۵۷ تن از بزرگان اهل حق، که در قرون هفتم و هشتم می‌زیستند، در این منطقه است.[۹]

ت۱. (راست) مقبرهٔ سلطان اسحاق در کنارهٔ رود سیروان. پردیور. ۱۳۶۲ش

ت۲. (چپ) عکس از جادهٔ نوسود به سمت پاوه دید به سمت درهٔ پردیور، مقبره سلطان اسحاق و تنی چند از هفتوانه

در *دفتر سرانجام*، سلطان دربارهٔ اولین جم که در پردیور برگزار کرد می‌گوید:

ایوت حشار ایوت حشار
جاری یاری در ایوت حشار
شیخان و هورین برزنجه و هاوار
هروی و ششمی بیان و تشار
نوسود و پاوه کل ایل و تبار
جم بوان نه جم نه پردیورشار
قطار یارین ها هزار هزار
هر کس چا هزاره بو میو و روی کار[۱۰]

در این ابیات، نام شهرهای مهم اطراف شهر پردیور آمده و ذکر شده است که همهٔ مردم این شهرها در جم‌خانه‌های پردیور گرد می‌آمدند. در بیت سوم، پردیور را «پردیور شار» یا «شهر پردیور» نامیده‌اند. این شهر چنان بوده است که مردم شهرهای بزرگ اطراف می‌توانستند در آن جمع شوند. می‌توان چنین دریافت که پردیور، که در ابتدا «نهانگاه» اهل حق بود، در این زمان شهری بزرگ شده بود.

در بند ۱۲ از «نامهٔ مینوی هفتوانه» (جزء اول *دفتر سرانجام*) آمده است:

نه وکیلی شا سلطان بی‌غم
سیدمیراحمد چوگا بی سر جم
نه پردیور دا شام گرتن دیوان
بزم جلای جام‌ها کردش بیان[۱۱]

(به وکالت سلطان بی‌غم/ سیدمیراحمد در آن دم سر جم بود/ شاهم در پردیور دیوان حقیقت را بنیاد کرد/ و جامه‌ها و کالبدهای مردان را صیقل داد و آشکار نمود.)

در بند ۱۳ از همان نامه آمده است:

سرجم بی نودم سید بوالوفا
چون‌که میلش بی خواجای برّ و بار
جه پردیور دا دیوان کرد آشکار
ها کردش بیان ازلین اقرار[۱۲]

(و سر جم نیز در آن دم سید ابوالوفا بود/ چون خواجه برّ و بحر میل و رغبت داشت/ که در پردیور دیوان یارسان را آشکار کند/ از این رو، پیمان روز ازل را بیان کرد.)

در بند ۱۴ از این نامه آمده است:

چون‌که میلش صاحب شو و رو
نه پردیور دا دیوان مکه رو[۱۳]

(چون پدیدآورندهٔ روز و شب از روز ازل قصدش این بود/ که در پردیور دیوان حقیقت را پایه‌گذاری کند ...)

در بند ۲۳ آمده است:

پری دست گیری صف غلامانی
شاهم و موبت کردن میلانی
هم او هفت نورن کردت بیانی
جه پردیور دا مدان جولانی[۱۴]

(و آنان را برای دستگیری همهٔ غلامان تعیین کردی/ ای شاهم، مهر و محبت ورزیدی که چنین اراده‌ای نمایاندی/ و هفتوانه را از نورت آفریدی/ آنان اکنون در پردیور در گشت‌وگذارند.)

در بند ۲۴:

هم او هفت نورن چیگات کرد مدت
جه پردیور دا نیانت صحبت
آوردی و دی پی دستگیری شرت
هفتوان دستگیرند ارو شبهت[۱۵]

(که آن هفت نور را در پیکرهٔ آدمی‌زاد تجلی دادی/ و در پردیور کرسی خود را برای بحث و صحبت گذاشتی/ و آنان را برای دستگیری شرط یارسان پدیدار نمودی/ هفتوانه دستگیرند و هیچ شکی در آن نیست.)

از این ابیات می‌توان اهمیت پردیور را دریافت. این منطقه از پیش برای آشکار شدن دیوان برگزیده شده

ت۳. (راست) پایه‌های پل با ملاط ساروج در منطقهٔ پردیور

ت۴. (چپ) پایه‌های به‌جامانده از پلی سنگی بر روی رودخانهٔ سیروان در جنوب مقبرهٔ سلطان اسحاق

بود و جایی است که در آن تاریخ یارسان رقم می‌خورد. امروز نیز این مکان چنان ارزشی نزد یارسان دارد که هیچ‌یک از پیروان راستین اهل حق خود را لایق زیارت آن نمی‌داند. چه بسا کسانی که در نزدیک این مکان زندگی می‌کنند و همهٔ عمر در آرزوی زیارتش آن‌اند.

۴. پل پردیور

در بسیاری از متون اهل حق و کتب صاحب‌نظران دوران سلطان اسحاق و منطقهٔ پردیور، ذکر پل پردیور آمده است. پل را بر روی رودخانهٔ خروشان سیروان ساخته‌اند؛ و موقعیت پل چنان است که بی گذر از آن نمی‌توان به این سوی پل ــ به منطقهٔ پردیور ــ وارد شد. چون این سوی پل (معنای لغوی پردیور) منطقهٔ اهل حق و سرزمین مقدس آنان است، عبور از این پل به منزلهٔ وصول به سرزمین حق و قرار گرفتن در زمرهٔ یاران حق و فلاح است. در این پل، سه امر جغرافیایی (موقعیت پل برای عبور از رودخانه) و تاریخی (استقرار سلطان اسحاق و یارانش در این سوی پل) و اعتقادی (مرحلهٔ گذار روحانی برای طی یک دون و ورود روان از کالبدی به کالبدی دیگر در دون تازه) به هم پیوسته است.

بنا بر گفتهٔ اهالی پردیور و عموم یارسان، سلطان اسحاق و یارانش پس از مهاجرت از هورامان تخت به پردیور پلی بر روی رودخانه سیروان ساختند. آنچه نزدیک این پل به‌وقوع پیوست بسیار مهم بود؛ از جمله بیابس پردیوری. از سوی دیگر، پردیور نظیر پل صراط در اسلام و چینَوَد پرتو[۱۶] در دین زرتشت است. روان درگذشتگان باید از پردیور بگذرد و سپس کالبد یا دون عوض کند.

بنا بر این، می‌توان این پل را در دو مرتبهٔ متفاوت بررسی کرد: یکی کارکرد آن برای عبور از رودخانهٔ همیشه‌خروشان سیروان؛ دیگری نمادی از گذار در تفکر اهل حق. دربارهٔ مرتبهٔ دوم، یعنی پل در مقام نماد گذار، دو تعبیر هست. گروهی از یارسان این پل را مشابه چینَوَد و پل صراط می‌دانند.[۱۷] روان انسان‌ها پس از مرگ و حین تعویض دون (در تفکر یارسان) از این پل می‌گذرد و خوبی و بدی اعمالش در حین گذر از آن مشخص می‌شود. اما گروهی دیگر از صاحب‌نظران یارسان اهمیت این پل را در موقعیت جغرافیایی آن می‌دانند. منطقهٔ پردیور و مسیر رود سیروان در آن به گونه‌ای است که می‌توان عبور از این پل را به معنی ورود به سرزمین اهل حق دانست و تلویحاً پذیرفتن مسلک یارسان.[۱۸] پل پردیور دروازهٔ ورود به یارسان است.[۱۹]

در متون یارسان دربارهٔ شکل و جای پل مطلبی نیامده است؛ ولی می‌توان با تحقیقات بیشتر در منطقه و بررسی پل‌های قدیمی اطراف به سرنخ‌هایی دست یافت.

۵. کوشک پردیور

در همهٔ متون کهن یارسان آمده است که سلطان اسحاق پس از مهاجرت به پردیور به یارانش دستور داد خانه و جم‌خانه‌ای بسازند. متأسفانه هیچ تصویر یا نقشه‌ای از شهر پردیور و بناهایی که یاران یارسان ساختند در دست نیست. تنها منبع موجود متون کهن یارسان، به‌خصوص *دفتر سرانجام* است. در بعضی از ابیات این متون می‌توان سرنخ‌هایی از این شهر آرمانی یافت. در *شاهنامهٔ حقیقت*، در حکایت «به پردیور قرار گرفتن حضرت سلطان»، آمده است:

چو این گفتگو شاه با هشت‌تنان
نمودند اتمام در آن مکان
به پا خاستند بعد از آن زان مقام
به فرمان شه پیر رخشنده‌جام

نمودند کوچ و شد[ند] به راه
به پردیور آمد بزد بارگاه[۲۰]

این ابیات گویای ماجرای پس از مشاجرهٔ سلطان اسحاق و شیخ قادر است. سلطان به همراه هشت‌تنان از آن منطقه (هورامان تخت) کوچ کرد و به پردیور رفت و در پردیور بارگاه ساخت. از این ابیات می‌توان نتیجه گرفت که آنان در شروع حرکت مقصدی مشخص داشتند و پردیور را از پیش به عنوان محل سکونت انتخاب کرده‌بودند. دیگر اینکه نام این منطقه پیش از مهاجرت آنان پردیور بود؛ چرا که در هیچ‌جای *دفتر کلام* یا دیگر دفترها نام قبلی منطقه ذکر نشده و از تغییر نام آن نیز سخنی نرفته است. بنا بر این، شاید پیش از مهاجرت سلطان و یارانش هم پلی در این منطقه بوده باشد.

در ادامهٔ همان ابیات آمده است:

در آن‌جای که حالا آن قبله است
برِ یارسان خانهٔ کعبه است
همان نعش ایوت که همراه بود
غلامان به فرمان حی ودود
نمودند مدفون ایوت در آن
ز پس گفت سلطان به داوود چنان
بسازید یک کوشک‌خان بر سرش
به سنگ و به گل آنچه بُد در خورش
که تا قبله باشد برِ یارسان
به دین حقیقت شود این نشان
همان‌دم به فرمان سلطان دین
رهی گشت داوود به آن سرزمین
به گل‌کاری آن دم که مشغول گشت
عمل کرد آنچه که معمول گشت
ز پس شهرت شاه با هشت‌تنان
بشد پخش آن‌دم به گرد جهان
به هر جا بُدی یک غلامی به خواب
شدی هشیار آمدی از ثواب[۲۱]

در این ابیات، پردیور را قبلهٔ اهل حق خوانده‌اند و به خانهٔ کعبه تشبیه کرده‌اند. نعش یکی از یاران را که از هورامان به همراه داشتند به دستور سلطان در پردیور به خاک سپردند و سلطان به داوود، که مظهر خاک است (در همهٔ روایات، آنچه را به ساخت‌وساز و زمین مربوط است به داوود می‌سپارند) دستور داد که یک «کوشک‌خان» بر سر جنازهٔ او بسازد. حتی در این دستور، مانند کارفرما، مصالح این کوشک را نیز مشخص کرد؛ کوشکی از سنگ و گل از داوود خواست که شکوه آن در خور مقام ایوت باشد؛ جایی که قبله‌گاه ونشانهٔ اهل حق شود. در این بیت، سه نقش برای این بنا بیان کرده‌اند: مقبره‌ای درخور مقام متوفا، قبله‌گاه اهل حق، نماد و نشانهٔ اهل حق.

چنین بنایی، که سه نقش بسیار مهم داشت، می‌توانست الگویی برای ساخت سایر بناهای اهل حق، به‌ویژه مقابر باشد. شاید مقابر منفرد و کوشکی یارسان و باغ‌های اطرافشان متأثر از این کوشک باشد. البته این‌گونه مقابر در ایران‌زمین بسیار است. نکتهٔ دیگر اینکه اهل حق سمت و سوی خاصی را جهت مقدس نمی‌دانند؛ قبلهٔ آنان دل مؤمن است و در هر جمعی که در آن دست‌کم هفت نفر یکدل باشند، خداوند همان‌جاست و قبلهٔ هر کس دل شخص مقابل اوست. با این اوصاف، قبله‌گاهی که در این اشعار نامش را برده‌اند از قبیل قبلهٔ اسلام نیست؛ بلکه «کانون» اهل حق است.

داوود به دستور سلطان گل‌کاری و ساختن کوشک را آغاز کرد. پس از آن، شهرت هشت‌تنان، که تا آن زمان ناشناخته بودند، در جهان پیچید و یاران یارسان از سراسر جهان به آن بارگاه آمدند. در واقع، کوشک پردیور نشانهٔ حضور یارسان و قرار یافتن یاران در پردیور است.

در بخش ۱۶۸ («حکایت حاج ابراهیم با عبدل نازار») آمده است:

همه بوده گریان و زار حزین
که تا گشته وارد به آن سرزمین
در آنجا که بُد قبلهٔ اهل دین
بوَد کوشک پردیور عرش برین
چو رفتند بر درب آن خان پاک
به سجده فتادند بوسیده خاک
برفتند در قلب آن قبله‌گاه
در آنجا که بُد قبر ایوت به‌جا
زیارت نمودند از هر طرف
پناه برده آن‌دم به شاه نجف
نشستند آنجا همه در طلب
همی‌کرد توبه به درگاه رب
همی‌خواسته عفو جرم و گناه
شب و روز بودند در التجا
غرض بوده یک اربعین در طلب
بُدند در ریاضت به روز و به شب

پس از اربعین آن خداوندگار
ز باطن رضا شد ز ابرام یار[۲۲]

این ابیات داستان خطای شاه ابراهیم و ستم او بر عبدل نازار است. شاه ابراهیم پس از آگاهی از خطایش، با سر و پای برهنه، در حالی که عبدل پالهنگ او را به درخواست خودش می‌کشید، برای طلب بخشایش به قبله‌گاه (محضر سلطان) رفت. آن دو به همراه یاران ابراهیم چندین روز گریان راه پیمودند تا به کوشک پردیور رسیدند.

در این حکایت نیز نام کوشک پردیور را آورده‌اند و آن را به عرش برین و بارگاه آسمانی تشبیه کرده‌اند. ابتدا آنان به درِ آن خان (کوشک) رسیدند. پس از سجده کردن، از آنجا به «قلب قبله‌گاه» (کوشک)رفتند. از این کلمهٔ قلب کوشک و نیز از اینکه از در یک‌راست به قلب بنا رفتند می‌توان تصور کرد که این بنا طرح پیچیده‌ای نداشته و البته مرکز یا قلبی هم داشته است. در مرکز کوشک، در زیر گنبد، قبر ایوت بوده است. در بیت بعد آمده است: «زیارت نمودند از هر طرف»؛ پس زیارت قبر از هر چهار طرف ممکن بوده است. شاه ابراهیم و یارانش پس از چله‌نشینی و توبه بخشوده شدند و به سرزمین خود بازگشتند.

در بخش ۱۸۴ («حکایت شاه حیاس») آمده است:

پس آن‌گه به امر جهان‌آفرین
تن بی‌سرش راست شد از زمین
سرش را گرفتی به دست آن زمان
روان شد به پردیورِ یارسان
چو گردید وارد به آن قبله‌گاه
در آنجا بماند تا دم صبحگاه
[...]
بماند چند روز اندر آن قبله‌گاه
ولی بود پنهان ز خلق سیاه
زمانی به سر بد در آن جایگاه
که تا روز عیسی بیامد ز راه
بشد وارد خانهٔ پردیور
به تقدیر حق آن شه مقتدر
[...]
پس از طوف آن کعبهٔ کبریا
بپرسید زان پور نیکولقا[۲۳]

شاه حیاس و عیسی در کوشک پردیور ملاقات کردند و حیاس چند روزی را در آن قبله‌گاه، پنهان از دیگران، در انتظار عیسی بود. عیسی هنگام ورود به کوشک ابتدا «کعبهٔ کبریا» را، که همان مرکز کوشک و قبر ایوت بود، طواف کرد. امکان طواف در کوشک تصویری از فضای داخلی آن به دست می‌دهد. علاوه بر این، مخفی شدن شاه حیاس نشانهٔ آن است که این کوشک به‌جز فضای اصلی مقبره، اتاق‌های دیگری هم داشته است.

در بند ۲۱ از جزء «هفتوانهٔ» *دفتر سرانجام* آمده است:

نو لاوان ای قول رای شرط و مستور
خجالت نوان فردا نه حضور
هر نه یانه سر تا کوشک رنگین
هفت پورم دستگیر شکش نیا یقین[۲۴]

(این شرط مستور و پوشیده را پایمال نکنند/ تا فردا در حضور حق تعالی خجالت‌زده و شرمنده نشوند/ از خانه سر ازل تا کوشک رنگین که در پردیور برقرار شد/ هفتوانه بی‌گمان دستگیری یاران را به عهده دارند.)

در این بند از «هفتوانه»، کوشک پردیور را «کوشک رنگین» خوانده‌اند. گویا این کوشک تزیینات رنگی، نقاشی یا کاشی یا شیشه‌های رنگی، داشته است.

خاتمه

آنچه از اشعار و متون کهن اهل حق دربارهٔ کوشک پردیور به دست می‌آید آغازی است برای شناختن این بنای مهم و نیز آرمان‌شهر پردیور. تا کنون دربارهٔ معماری یارسان تحقیق جامعی نکرده‌اند. می‌توان با یافتن مستنداتی از متون، تحقیقات میدانی و منطقه‌ای را نیز آغاز کرد. در این مقاله با بررسی معدودی از متون تاریخی، منطقهٔ پردیور و پل پردیور و کوشک پردیور را معرفی کردیم. اینها سرنخ‌هایی است از شهر اسطوره‌ای پردیور. با بررسی دقیق‌تر و همه‌جانبهٔ متون تاریخی یارسان در دوران سلطان اسحاق و پس از آن، اطلاعات بیشتری دربارهٔ معماری و فرهنگ هورامانات به دست خواهیم آورد.□

کتاب‌نامه

صفی زاده، صدیق. *دورهٔ هفتوانه (جزوی از نامهٔ مینوی سرانجام)*. تهران: طهوری، ۱۳۶۱.

جیحون‌آبادی مکری، نعمت‌الله. *شاهنامهٔ حقیقت*. تهران: ۱۳۴۵.

حسینی، سید محمد. *دیوان گوره*. کرمانشاه: باغ نی، ۱۳۸۲.

الهی، نورعلی. *برهان الحق*. تهران: جیحون، ۱۳۷۳.

ـــــــــ. *آثار الحق*. تهران: جیحون، ۱۳۷۳.

دفتر سرانجام به خط میرزا اسماعیل خان. ۱۳۱۹ ق.

صفی‌زاده، صدیق. *بزرگان یارسان*. تهران: ۱۳۵۲.

کردستانی، مردوخ. *فرهنگ مردوخ*. تهران: ۱۳۴۴.

ایوانف. *مجموعه رسائل اهل حق*. تهران: ۱۳۳۸.

سلطانی، محمدعلی. *تاریخ تحلیلی اهل حق*. تهران: سها، ۱۳۷۷.

اعتمادالسلطنه کردستانی، سعید و دیگران. *سه گفتار تحقیقی در آئین اهل حق*. تهران: سها، ۱۳۷۸.

جلیلیان، عباس. *فرهنگ باشور (کردی-کردی-فارسی)*. تهران: پرسمان، ۱۳۸۵.

هورامی، مظفر. *تاریخ هورامان*. تهران: احسان، ۱۳۸۶.

گلزاری، مسعود. *کرمانشاهان-کردستان*. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۷.

پی‌نوشت‌ها:

۱. از جناب آقای مهندس فرهاد نظری تشکر می‌کنم، که بی لطف ایشان تحقیق حاضر میسر نمی‌شد.

۲. در *دایرة المعارف فارسی* مصاحب، ذیل «اهل حق» چنین آمده است:
«فرقه‌ای مذهبی در بلاد غربی ایران، که دارای عقاید و آداب خاصی هستند و مخصوصاً در زُهاب و کرند و همدان و نیز در بین ترکمانان و اکراد کرکوک و سلیمانیهٔ عراق وجود دارند. دیانت آنها ترکیبی از عقاید غلات و آداب صوفیه با بقایایی از مذاهب یهود و مجوس و مانوی است و اعتقاد به حلول و تناسخ و تجسد جزو اصول عقاید آنهاست. نام علیّ‌اللهی که به این طایف داده شده است ظاهراً از مسامحه خالی نیست.»
در *فرهنگ فارسی* معین، ذیل «اهل حق» آمده است:
«فرقه‌ای از غلات که آیین آنان اختلاطی است از اسلام، ادیان ایران باستان (زردشتی و مانوی)، یهودیت و مسیحیت. گروهی از کردان «گوران» و ایل‌های مجاور آنان (سنجابی‌ها، اهالی صحنهٔ کرمانشاه، دیه‌های اطراف هشتگرد قزوین، بومهن و ورامین) از این فرقه‌اند.»

۳. زبان هورامی زبان مردم کرد منطقهٔ هورامانات/ اورامانات واقع در استان‌های کردستان و کرمانشاه است.

۴. بیابس جمعی است برای بستن پیمان با خداوند و یاران خاص او. به نظر اهل حق، از ابتدای خلقت انسان هفت بیابس بوده است، که آخرین آن بیابس پردیور است.

۵. گوران یکی از ایلات مهم مستقر در میان کرمانشاه و سنندج است که مردم آن پیرو مسلک یارسان‌اند.

۶. صدیق صفی‌زاده، *دورهٔ هفتوانه (جزئی از نامهٔ مینوی سرانجام)*، ۱۱.

۷. نعمت‌الله جیحون‌آبادی مکری، *شاهنامهٔ حقیقت*، بخش ۱۰۴،۳۳۳و۳۳۴، ابیات ۶۴۶۷-۶۴۷۲.

۸. همان، بخش ۱۰۸. ۳۵۱، ابیات ۶۸۲۱-۶۸۲۴.

۹. سیدمحمد حسینی، *دیوان گوره*، ۷۳۵ و ۷۳۴.

۱۰.همان، ۷۳۲.

۱۱. صدیق صفی‌زاده، *دورهٔ هفتوانه*، ۵۴، ابیات ۱۲۶ تا ۱۲۹.

۱۲.همان، ۵۵، ابیات ۱۵۵-۱۵۸.

۱۳.همان، ۵۶، ابیات ۱۸۰ و ۱۸۱.

۱۴. همان، ۶۴، ابیات ۳۹۴-۳۹۷.

۱۵.همان، ۶۵، ابیات ۴۲۹-۴۳۲.

۱۶.چینَوَد/ چینوت، پل صراط به اعتقاد زرتشتیان. به موجب روایات زرتشتی، یک سوی این پل بر روی قلعهٔ دائیق است که نزدیک رودی است به همین نام که در ایران‌ویج واقع است؛ و سوی دیگرش بر کوه البرز قرار دارد؛ و در زیر پل، در حد میانهٔ آن، دروازهٔ دوزخ قرار دارد. در کتب زرتشتی، راجع به این پل و دشواری‌هایی که هنگام عبور از آن پیش می‌آید سخن بسیار رفته است. به اعتقاد زرتشتیان، این پل به هنگام عبور نیکان به قدر کافی گشاده و عریض می‌شود و به هنگام عبور بدکاران به اندازه لبهٔ تیغی باریک می‌گردد؛ از این رو، روح بدکاران از آن به دوزخ می‌افتد. اوصاف چینود با آنچه در اسلام دربارهٔ صراط آمده است بسیار شباهت دارد. (با استفاده از *لغت‌نامهٔ* دهخدا).

۱۷.سیدمحمد حسینی، *دیوان گوره*، ۷۳۰

۱۸.نورعلی الهی، *برهان الحق*، ۴۳

۱۹.تعدادی از بزرگان اهل‌حق منطقه، در گفتگویی با نگارنده، مفهوم دوم را پذیرفتنی‌تر دانستند.

۲۰.نعمت‌الله جیحون‌آبادی مکری، *شاهنامهٔ حقیقت*، ۳۶۴، ابیات ۷۰۷۶-۷۰۷۸.

۲۱.همان، ۳۶۴، ابیات ۷۰۷۹-۷۰۸۷.

۲۲.همان، ۵۱۷، ابیات ۱۰۰۸۲-۱۰۰۹۰.

۲۳.همان، ۵۵۴، ابیات ۱۰۷۹۳-۱۰۸۰۳.

۲۴.صدیق صفی‌زاده، *دورهٔ هفتوانه*، ۶۲، ابیات ۳۵۶-۳۵۹.